

خورشید سامرا

درنگ بر رواق غم آلود «سامرا» یادآور غربت امام عسکری علیه السلام است
شهری آرمیده در شرق دجله
که خورشیدی دیگر از «منظومه اهل بیت» را دربردارد
و هزاران دل، در «مدار جاذبه امامت» می چرخد
و از کانون نور الهی، فروغ می گیرد و روشن می شود
مردی بزرگ در این مزار مدفون است که نامش، رمز نیکویی هاست.
و یادش، الهام بخش کرامت و فضیلت
گوهری که در کوچه پس کوچه های تاریک تاریخ، مثل خورشید نورافشانی می کند
و همچون نیاکان پاکش، بار سنگینی «هدایت امت» را بر دوش می کشد
گلی از بوستان امامت و محصولی از باغ رسالت است
ولادتی سرور آفرین و شهادتی غمبار دارد
هجرت تلخش در بیست و هشتمین بهار عمر، داغی سنگین بر دل شیعه است
و غم شهادتش، طوفانی در دل های آشوب زده پیروان می آفریند
می رود، تا جریان «نور خدا» در وجود حضرت «قائم» ادامه یابد
و میراث دار امامت، «بقیة الله» باشد
تا روزی از ورای قرون ظهور کند و جهان را بر بال قسط و عدل بنشاند

(جواد محدثی)

سامرا

این جا امام عصر به عالم قدم نهاد
مانند مرتضی که بر او کعبه زاد گاست
این جا مکان غیبت آن نجل فاطمه است
این جا محلّ زمزمه و گریه و دعاست
«میشم»، بخوان دعای فرج را در این حرم
حاجات خود بخواه، که از لطف حق رواست
(غلامرضا سازگار)

این شهر سامره است، یا عرش کبریاست؟
یا کعبه مقدّس دل‌های انبیاست؟
شهری که مطلع دو مه است و دو آفتاب
کز نورشان به چشم دل اهل دل ضیاست
این جا مزار حضرت هادی و عسکری است
این جا حریم پاک دو محبوب کبریاست
این جاست قبر حضرت هادی، ولیّ حق
ابن الرضا، علی، خلف پاک مرتضاست
حاجت از او بخواه که باب الحوائج است
درمان از او بگیر که خاک درش شفاست
قبر امام عسکری از جان و دل ببوس
زیرا که قبله گاه دل و کعبه ولاست
مولای خلق، والد مهدی منتظر
شمس الولا، امام امم، حجّت خداست
این جا مزار عمّه صاحب زمان بود
آن دختری که دختر «والشمس» و «والضحی» است
آن بانویی که محرم سرّ ولایت است
نامش حکیمه، فخر زنان، شمسه حیاست
این جا مزار نرجس پاکیزه دامن است
آن بانویی که مادر مولای عصر ماست
از ما سلام باد به مهدی و مادرش
تا اهل بیت را شرف و عزّت و بقاست

دلم هوایی سامرا

از ابتدا گل من را خدا مطهر کرد
و بعد عشق تو را در دلم مقدر کرد
زالال ناب ولایت به جان من نوشاند
سپس تمام دلم را به نام حیدر کرد
به غیر وادی عشق تو نیست وادی ما
ولایت تو، مبانی اعتقادی ما
شکوه بی حد تفسیر شیعه برکت توست
رهین محضر تو فقه اجتهادی ما
همیشه نور هدایت چراغ محفل ماست
به لطف این که تو هستی امام هادی ما
چه می شود که گدای گدای تو باشیم؟
چه می شود پذیری فدای تو باشیم؟
همیشه می وزد از مرقدت نسیم بهشت
پر است صحن و سرای تو از شمیم بهشت
کنار گنبد و گلدسته های تو دیدیم
شکوه عرش خدا، شوکت عظیم بهشت
عبور می کند از بین صحن اطهر تو
مسیر روشن حق، راه مستقیم بهشت
دوباره شوق زیارت هوایی ام کرده
منم کبوتر صحن تو، یا کریم بهشت
میان صحن و سرایت کبوترم کردی

تو بال های مرا نذر این حرم کردی
بخوان زیارت پر محتوای جامعه را
بخوان که خوب بفهمم بهای جامعه را
بخوان که روح بگیرد «ولی شناسی» ما
بخوان و شرح بده آیه آیه جامعه را
نگاه روشن تو ای «معادن الرحمه»
بنا نهاده در عالم، بنای جامعه را
تو خواستی که فقط پیرو ولی باشیم
همیشه در خط مولایمان علی باشیم
بخوان مرا که به عشق تو مبتلا باشم
مرا بخوان که هوایی سامرا باشم
بده برات زیارت که یک شب جمعه
کنار قبر شهیدان کربلا باشم
(یوسف رحیمی)

مهدی (عج)، مولود سامرا

گفتم که روی خوبت از من چرا نهان است؟
گفتا تو خود حجابی، ورنه رُخَم عیان است
گفتم که از که پرسم جانا نشان کویت؟
گفتا نشان چه پرسی؟ آن کوی بی نشان است
گفتم مرا غم تو، خوشتر ز شادمانی
گفتا که در ره ما، غم نیز شادمان است
گفتم که سوخت جانم، از آتش نهانم
گفت آن که سوخت، او را کی ناله و فغان است؟
گفتم فراق تا کی؟ گفتا که تا تو هستی
گفتم نفس همین است، گفتا سخن همان است
گفتم که حاجتی هست، گفتا بخواه از ما
گفتم غم بیفزا، گفتا که رایگان است
گفتم ز «فیض» پذیر، این نیم جان که دارد
گفتا نگاه دارش، غمخانه تو جان است

(فیض کاشانی)

عسکری لقب، فاطمی نسب

ای آفتاب مهر تو روشنگر وجود
در پیشگاه حکم تو ذرات، در سجود
ای میرعسکری لقب، ای فاطمی نسب
آن را که نیست مهر تو از زندگی چه سود؟
علمت محیط بر همه ذرات کائنات
فیضت نصیب، بر همه در غیب و در شهود
عیسی دمی و پرتو رأی منیر تو
زنگار کفر از دل نصرانیان زدود
این افتخار گشته نصیبت که از شرف
در خانه تو مصلح کل، دیده برگشود
قرآن ناطقی تو و قرآن پاک را
الحق مفسری، ز تو شایسته تر نبود
ای قبله مراد، که در «برکة السباع»
شیران به پیش پای تو آرند سر فرود
دشمن بدین کلام ستاید تو را که نیست
در روزگار، چون تو به فضل و کمال وجود
مدح شما، ز عهده مردم برون بود
ای خاندان پاک، که یزدانتان ستود
از نعمت ولای شما خاندان وحی
منت نهاد بر همگان، خالق ودود

(سیدرضا مؤید)

اختر یازدهم

ای نخل ریاض علوی، برگ و برت سوخت
از آتش بیداد، زیبا تا به سرت سوخت
ای یازدهم اختر پرنور ولایت
خورشید ز هجر رخ همچون قمرت سوخت
ای پاره قلب نبی و زاده زهرا
از آتش زهر ستم و کین، جگرت سوخت
از داغ جهان سوز تو در دشت محبت
چون لاله سوزان، دل مهدی پسرت سوخت
چون مشعل افروخته در سوگ عزایت
ای وای، دل مهدی نیکو سیرت سوخت
در فصل شباب از ستم و کینه دشمن
چون شمع شب افروز، زیبا تا به سرت سوخت

(محسن حافظی)

سامره و کربلا

کی می‌شود به سامره در «سرّ من رأی»
گویم به هادی و تو، سلامّ علیکما
تا روز مرگ، جان بدهم در ولایت‌مان
حبّ شما طلب بکنم روزی از خدا
در فضل، «ابومحمّد»ی ای چشمه کرم
«ابن الرضا»ست شهرتت ای معدن سخا
صاحب لوای عسکرین است باب تو
ای مادر عقیقه تو «سوسن» حیا
ای آفتاب یازدهم، سرّ احمدی
ای نور از سلاله خورشید «انما»
ای وارث ودیعه زهرا، امام نور
ای امتداد چشمه تطهیر، تا شما
مسموم زهر خصم ولایت، چنان حسن
مظلوم روزگار تویی، مثل مرتضی
امروز چشم شیعه به صحن و سرای توست
فرزند نور، ای پسرت حجّت خدا
در پشت ابر، ماه تمام تو تا به کی؟
با پای خسته گرم طلب شیعه، تا کجا؟
این‌الامام؟ یا حسن عسکری، دخیل
در انتظار سامره توست کربلا

(محمد سعیر میرزایی)

آتش به حریم عسکریین

جر درد و غصه، سینه ما را مجیب نیست
زخمی به دل نشسته که هیچش طیب نیست
از سامرا صدای تو بر گوش می‌رسد
این‌ها جزای کشته «شیب‌الخصیب» نیست
آقا! دلت شکسته ز تیغ زبان خصم
غصه نخور، توقعی از نانجیب نیست
ای یوسف شکسته‌دل من حلال کن
در ما اگر برای تو خیری نصیب نیست
غافل شدیم از تو و از روزگار تو
ورنه چنین جسور شدن در رقیب نیست
ما زنده‌ایم و قلب شما را شرر زدند
بر سینه تو آتشی از پشت در زدند
این دشمنان که زخم شما را نمک زدند
دیروز، کوچه، مادران را کتک زدند
اینان که این چنین دلتان را شکسته‌اند
در شام روی نیزه سری را شکسته‌اند
امروز جنگ و غفلتِ عالی‌جناب‌ها
دیروز کوفه، زینب و بزم شراب‌ها
برگرد ذوالفقار علی! گاه عاشقی است
قرآن بخوان، به دست کسی خیزران که نیست
ما کیستیم؟ تشنه جام شهادتیم

ابناء حیدریم و سرا پای غیرتیم
ما سینه را به امر شما چاک می‌کنیم
ما هر چه دشمن است، در خاک می‌کنیم
ما باده‌نوش باده مینای کوثریم
جان بر کفان خامنه‌ای پور حیدریم

(محمد معاذاللّهی پور)

غربت سامرا

شرمنده‌ام که شعر ندارم برای تو
شعری که واژه واژه بگرید به پای تو
این شعر نیست، بغض فروخورده من است
بغضی که سال‌ها شده دردآشنای تو
هر بیت شعر بر سرم آوار می‌شود
تا می‌کنم نگاه به صحن و سرای تو
این جا بقیع نیست، ولی غرق حیرتم
یعنی چه آمده سر گلدسته‌های تو
در چشم‌های ابری من خیمه می‌زند
یک شب هوای گریه و یک شب هوای تو
با دست خالی آمدم این جا، مرا ببخش
شرمنده‌ام که شعر ندارم برای تو

(علی اصغر شیری)